

ایچی گو ایچی به

حروف ژاپنی که نشان دهنده‌ی مفهوم اصلی این کتاب باشند، معادل دقیقی در زبان انگلیسی ندارند. اما نگاهی می‌اندازیم به دو تعبیری که کمک می‌کند متوجه مفهوم آن شویم.

ایچی گو ایچی به می‌تواند این‌گونه ترجمه شود: «فقط یک بار ملاقات» و همچنین «همین لحظه، فقط یک فرصت».

مفهوم آنچه این معانی به ما می‌گویند این است که هر ملاقات و هر چیزی که ما آن را تجربه می‌کنیم، گنجینه‌ای بی‌همتا و منحصر به فرد است که هرگز دوباره و به همان شکل تکرار نخواهد شد. بنابراین اگر آن فرصت بدون لذت بردن به پایان برسد، آن لحظه برای همیشه از دست رفته است.

دروازه‌های شامبالا

افسانه‌ای از مردم اهل تبت این مفهوم را خیلی واضح شرح می‌دهد. داستان از این قرار است که یک شکارچی آهوئی را در قله‌های یخ‌زده‌ی هیمالیا تعقیب می‌کرد. وقتی بالای کوهی بسیار بزرگ که به دو بخش تقسیم شده بود، رسید به او اجازه داده شد آن سوی دیگر کوه را ببیند. در کنار شکاف باز کوه، پیرمردی که ریش بلندی داشت به شکارچی بهت زده اشاره کرد نزدیک تر رفته و نگاهی بیندازد. شکارچی از رفتن سرباز زد و به شکافی عمودی که پهنای آن فقط به اندازه‌ی عبور یک نفر بود، چشم دوخت. آنچه دید نفسش را بند آورد.

آن سوی دیگر شکاف، باغی سرسبز و حاصلخیز قرار داشت که نور خورشید آن را فراگرفته بود و به نظر می‌رسید این وضعیت تا همیشه ادامه خواهد داشت. کودکان با خوشحالی میان درختانی پراز میوه مشغول بازی بودند و حیوانات نیز آزادانه و بدون هیچ محدودیتی در دنیایی به‌غایت زیبا، آرام و پراز نعمت، جست‌وخیز می‌کردند. پیرمرد وقتی حیرت شکارچی را دید، پرسید: «آنچه را که می‌بینی دوست داری؟»

«البته که دوست دارم... اینجا باید بهشت باشد!»

«بله همین‌طوره و تو آن را یافته‌ای. چرا داخل نمی‌آیی؟ در اینجا می‌توانی تا آخر عمر با خوشحالی زندگی کنی.»

شکارچی که لبریز از شادی و لذت شده بود، در جواب گفت: «می‌آیم. اما می‌خواهم اول سراغ برادران و دوستانم بروم. خیلی زود با آن‌ها برمی‌گردم.»

پیرمرد قدری چهره‌اش را درهم کشید و به او هشدار داد: «هر جور راحتی. اما به خاطر داشته باش دروازه‌های شامبالا در تمام طول زندگی هر فرد فقط یک بار باز می‌شوند.»

شکارچی قبل از اینکه به دنبال دوستانش راه بیفتد، گفت: «زود برمی‌گردم.»

هیجانی که از دیدن آن منظره به او دست داده بود، باعث شد به سرعت از همان مسیر دره‌ها، رودها و تپه‌ها عبور کرده تا به روستایشان برسد. جایی که به دو برادر خود و سه تا از دوستان دوران کودکی‌اش بگوید چه چیزی کشف کرده است.

آن‌ها دسته جمعی با سرعتی زیاد و به رهبری شکارچی راه افتادند و پیش از غروب خورشید، موفق شدند به بالای همان کوهی برسند که دروازه‌ی ورود به شامبالا بود.

اما مسیر گردنه بسته شده بود و دیگر هیچ‌گاه باز نشد.

مردی که به طرزی معجزه‌آسا دنیایی شگفت‌انگیز را کشف کرده بود، بقیه‌ی عمر خود را به دنبال شکار سپری کرد.

یا حالا یا هیچ‌وقت

اولین بخش از عبارت ایچی گو ایچی یه در کتاب مقدس بودائی‌ها اشاره به زمانی دارد که از لحظه‌ی تولد تا مرگ ما سپری می‌شود. همان‌طور که در افسانه‌ی تبتی مشاهده کردیم، فرصت رویارویی با زندگی همان چیزی است که هم‌اکنون به شما عرضه شده و در اختیارتان قرار گرفته است. اگر از این لحظه، نهایت استفاده را نبرید، آن را برای همیشه از دست خواهید داد.

همان‌طور که شخصیت‌های مشهور همواره آن را عنوان کرده‌اند، شما فقط یک بار زندگی می‌کنید. هر لحظه‌ی بی‌نظیر و تکرار نشدنی از زندگی، دروازه‌ای گشوده رو به شامبالاست و هرگز شانس دوباره برای وارد شدن به آن وجود نخواهد داشت.

این همان چیزی است که همه‌ی ما به عنوان موجوداتی زنده از آن مطلعیم، اما هنگامی که به خودمان اجازه می‌دهیم در تعهدات و نگرانی‌های روزمره گرفتار شویم، به راحتی آن را به دست فراموشی می‌سپاریم.

آگاه شدن از ایچی گو ایچی یه به ما کمک می‌کند، دست از عجله کردن برداریم و به خاطر داشته باشیم هر صبحی که در این دنیا به پایان می‌رسانیم، هر لحظه‌ای که با فرزندانمان و کسانی که عاشقانه دوستشان داریم می‌گذرانیم، بی‌نهایت ارزشمند و سزاوار توجه مطلق و تمام و کمال ماست.

این مورد، اولین و مهم‌تر از بقیه‌ی چیزهاست، زیرا هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم چه موقع زندگی‌مان به پایان می‌رسد. هیچ‌کس مطمئن نیست وقتی به خواب رفت، صبح روز بعد دوباره چشم‌هایش را باز خواهد کرد یا نه.

صومعه‌ای در اسپانیا وجود دارد که گفته می‌شود هرگاه کاهنان داخل راهروها یکدیگر را می‌بینند، به هم می‌گویند: «برادر، به خاطر داشته باش یک روز

می‌میری.»

این عادت، آن‌ها را دائما در زمان حال نگه داشته و بدون ایجاد نگرانی و حزن، این احساس را در وجودشان القا می‌کند که همواره از تک‌تک لحظات زندگی خود لذت ببرند.

همان‌طور که مارکوس آئورلیوس^۱ در کتاب مدیتیشن خود آورده است: «غوغای هستی مرگ نیست، بلکه هرگز شروع به زندگی نکردن است.» ایچی گو ایچی یه دعوتی آشکار به «حالا یا هیچ‌وقت» است. با وجودی که ممکن است همه‌ی ما سال‌های زیادی زندگی کنیم، اما هر ملاقات، ماهیتی منحصر به فرد داشته و هرگز تکرار نخواهد شد.

احتمال دارد دوباره در همان موقعیت، همان فرد را ملاقات کنیم اما هر بار سنمان بالاتر رفته و حس و حالمان تغییر کرده است. دفعه‌ی بعد سنگینی بار اولویت‌ها و تجربیاتی دیگر را به دوش خواهیم کشید.

کائنات و جهان آفرینش در وضعیت ثابت بی‌ثباتی و تغییرات پی‌درپی است، همین‌طور ما انسان‌ها. به همین خاطر است که هیچ اتفاقی دوباره به همان شکل قبلی نمی‌افتد.

ریشه‌ی عبارت ایچی گو ایچی یه

اولین مثال نوشتاری درباره‌ی عبارت ایچی گو ایچی یه، در کتابچه‌ای متعلق به کارشناس بوته‌های چای، یامانوی سوجی^۲ در سال ۱۵۸۸ است. نوشته بود:

«به‌گونه‌ای با میزبان خود رفتار کنید که گویی این ملاقات فقط یک بار

در زندگی‌تان رخ خواهد داد.»

اگر این اصطلاح ژاپنی را ترجمه نشده فرض کنیم، می‌توانیم آن را به این صورت بیان کنیم: «با میزبان خود به شیوه‌ی ایچی گو ایچی یه رفتار کن.»

هنگامی که یامانوسوجی^۳ این عبارت را در یادداشت‌های خود آورد، مشغول نوشتن مطالبی بود که از مراسم چای تحت تعالیم استاد ریکیو آموخته بود، وی یکی از بنیان‌گذاران وابی-چا (wabi-cha)، یکی از سبک‌های مراسم چای بود که بیش از هر چیز دیگر، به سادگی تأکید داشت.

در هر صورت، سوجی به منظور بیان این مفهوم، متوجه کهنسالان ژاپنی شد که عادت داشتند از آن با املائی متفاوت استفاده کنند که تقریباً معادل همان عبارت

1. Marcus Aurelius
2. Yamanoue Soji
3. Yamanoue Soji
4. Rikyu

اصلی ایچی گویچی به بود. تنها با این تفاوت که حرف آخر آن فرق داشت که به جای «ملاقات»، «زمان» معنا می داد.

این تغییر اهمیت دارد، چون به ما این اجازه را می دهد تا بفهمیم ویژگی منحصر به فرد هر لحظه فراتر از مراسم چای است. - برای آن یک فصل کامل را اختصاص می دهیم تا عمق فلسفه ی آن را درک کنیم. -

زمان مناسب همین حال است

هر مراسم چای باید با دقت و توجهی فوق العاده برگزار شود، زیرا این مراسم همان ایچی گویچی به است که به معنای تجربه ای بی همتا و منحصر به فرد در زمان حال است. با وجودی که احتمال دارد مهمان و میزبان هر روز یکدیگر را ملاقات کنند، این دوره می و نشست، دیگر هیچ وقت به این شکل تکرار نخواهد شد.

اگر ما ماهیت استثنایی و شگفت انگیز هر لحظه را مورد مطالعه قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که هر ملاقات، فرصتی است که تنها یک بار در تمام طول مدت زندگی به وجود می آید.

بنابراین میزبان موظف است حقیقتاً صمیمانه رفتار کرده و به تمام جزئیات نهایت دقت را داشته باشد تا مطمئن شود همه چیز به آرامی و بدون هیچ مشکلی، جریان دارد.

مهمانان نیز به سهم خود باید بدانند این ملاقات هرگز دوباره اتفاق نخواهد افتاد و بنابراین باید قدر دان تمامی جزئیات مراسمی که توسط میزبان برگزار شده و همین طور مشارکت صمیمانه ی وی در این امر، باشند.

و این همان چیزی است که از عبارت «ایچی گویچی به» استنباط می شود.

- لی ناسوکه، «بزرگ طایفه» تاکوگاوا شاگوناتا در چانویو ایچی به شو (۱۸۵۸)^۱

کاربرد امروزی ایچی گویچی به

علاوه بر رویداد مراسم چای، ژاپنی ها از عبارت ایچی گویچی به در موقعیت های زیر هم استفاده می کنند:

۱. هنگام اولین ملاقات خود با فردی غریبه.
۲. هنگام ملاقات با آشنایان خود جهت تأکید بر اینکه هر موقعیتی، تک و منحصر به فرد است.

مثلاً تصور کنید در خیابان های کیوتو گم شده اید و وقتی تقاضای کمک می کنید، در نهایت ده دقیقه صحبت می کنید، زیرا متوجه می شوید فردی که اتفاقی از او مسیر را پرسیده اید، برای مدتی در آمریکا زندگی می کرده است. وقتی قصد دارید صحبت کردن با او را به پایان برسانید، ایچی گویچی به روش مناسبی برای خداحافظی کردن است. با گفتن این، آن ها را آگاه کرده تا بدانند این ملاقات، ملاقاتی مطبوع و دلپذیر بود که دیگر هرگز در آینده اتفاق نخواهد افتاد.

دومین کاربرد آن، صمیمانه تر از چیزی است که در مراسم چای دیده ایم. چون در ملاقات با دوستانی اتفاق می افتد که اغلب اوقات آن ها را می بینیم تا تأکید کنیم هر بار ملاقات آن ها، منحصر به فرد و فوق العاده است. زندگی ما جریان دارد، هر یک از ما بزرگ تر شده و با گذشت زمان رشد کرده و متحول می شویم. همان طور که هراکلیتوس^۱ گفت: «هیچ انسانی دوبار پا به یک رودخانه نمی گذارد، زیرا نه رودخانه دیگر همان رودخانه است، نه آن فرد همان انسان قبلی.»

در هر دو کاربرد این عبارت، هدف شکرگزاری و قدر دانی از لحظاتی است که در زندگی خود، با دیگران سهیم شده ایم. در عین حال، همچنین اشاره به لحظات خاطره انگیز گذشته دارد و مانند تشریفات مذهبی راهبان که پیش تر درباره اش صحبت کردیم، به ما یادآوری می کند گذرمان از زندگی زودگذر و موقت است. ایچی گویچی به ما را به این مسئله آگاه می کند که هر لحظه، می تواند آخرین لحظه باشد.

شکار لحظه ها

تنها هدف از نوشتن این کتاب آشنایی شما با تعدادی از جنبه های شگفت انگیز فرهنگ ژاپنی ها که به ایچی گویچی به مرتبط است، نمی باشد بلکه می خواهیم به شما کمک کنیم تا برای خود و دیگران، لحظاتی فراموش نشدنی خلق کنید. همان طور که در بخش های بعدی کتاب خواهیم گفت، ترویج و تکرار ایچی گویچی به به شما این امکان را می دهد تا به سمت یک زندگی شاد و پراز رضایت و خشنودی هدایت شوید، بدون اینکه سنگینی بارانده گذشته را به دوش کشیده و نگران آینده باشید. شما در این کتاب می آموزید علاوه بر این که قدر دان و سپاسگزار موهبت تمامی لحظات باشید، به طور کامل در زمان حال زندگی کنید.

در پایان این مسیر به همراه یکدیگر، شکارچیان لحظات استثنایی و منحصر به فرد خواهیم بود.

یاد خواهیم گرفت چگونه تک تک این لحظات را تحت کنترل خود درآورده، غنیمت شماریم و از آن‌ها برای تمام ویژگی‌هایشان نهایت لذت را ببریم. این لحظات منحصر به فرد بوده و پیشامدهایی هستند که در تمام طول زندگی، فقط یک بار رخ می‌دهند.

در یک کارتون که بادام زمینی نام دارد، اسنویی و چارلی براون^۱ را از پشت نشان می‌دهد که داخل یک جت کنار هم نشسته‌اند. مکالمه‌ی زیر بین آن‌هاست:

«یک روز همه‌ی ما می‌میریم، اسنویی!»

«درسته، اما بقیه‌ی روزها که نمی‌میریم.»

معنی گفته‌ی دوم فراتر از یک کلام معمولی و دادن دل‌خوشی به اوست. هیچ‌یک از ما انسان‌ها نمی‌دانیم چه موقع از دنیا خواهیم رفت - به همین راحتی - اما آنچه به ما مربوط می‌شود این است که «بقیه‌ی روزها را»، تمام همان روزهایی که هنوز زنده‌ایم، چگونه سپری می‌کنیم. بعلاوه همین روزها شامل لحظات و ملاقات‌هایی است که می‌توانیم به‌آسانی آن‌ها را از دست بدهیم یا در عوض روزهایی فراموش‌نشده‌ی رقم بزنیم.

این موضوع پایان فیلم حماسی «پسرانگی»^۲ را به یاد ما می‌آورد که ریچارد لینکلتر^۳ در طول دوازده سال با همان بازیگران بازی کرد تا بیننده بتواند گذر زندگی را با حضور خودش در فیلم ببیند. در طول ۱۶۵ دقیقه، ماسون^۴ را می‌بینیم که - او در آغاز فیلم پسر بچه‌ای شش ساله است که والدینش از هم جدا شده‌اند - در حین بزرگ شدن و تا زمان ورود به دانشگاه، تجربیات زیادی کسب کرده است. بعد از غلبه‌ی ماسون بر مصائب و سختی‌های متعدد، فیلم هم‌زمان با سفر او و دوستان جدیدش با پای پیاده، به پایان می‌رسد. اینک ماسون مردی جوان، عاقل و تأثیرگذار است و به همراه دختری جوان که به احتمال زیاد نقش بسیار مهمی در آینده‌ی او خواهد داشت، به تماشای غروب خورشید ایستاده است. مکالمه‌ی زیر بین آن‌هاست:

«می‌دونی چرا همه می‌گن: فرصت رو غنیمت بشمار و لحظه رو در اختیار بگیر؟»

دختر با هیجان گفت: «نمی‌دونم. خود من گاهی اوقات فکر می‌کنم برعکسش اتفاق می‌افته. می‌دونی، انگار که لحظه ما رو در اختیار خودش گرفته.»

1. Snoopy and Charlie Brown
2. Boyhood
3. Richard Linklater
4. Mason

درباره‌ی مفهوم این سکانس، حرف و حدیث بسیار زیادی است و گویا بیشتر به ایچی گواچی به مربوط می‌شود.

همان‌طور که زنان باردار به هر طرف نگاه می‌کنند، تکان‌ها و حرکات کودک خود را می‌بینند، ما نیز به زودی جوینده‌ی لحظات خواهیم شد و در نهایت همه چیز شکوهمند و منحصر به فرد است. زیرا ما نسبت به کسانی که مفهوم ایچی گواچی به را نمی‌دانند این فرصت و امتیاز را داریم که بدانیم، هرچه را اکنون تجربه می‌کنیم، دیگر هرگز تکرار نخواهد شد.

کایکا و مانکای^۱

کسانی که با سرزمین خورشید تابان آشنا هستند می دانند که زیباترین روزهای سال در ژاپن، هنگامیست که ساکورا یا درختان گیلاس ژاپنی در بهار شکوفه می دهند.

در جزایر نیمه گرمسیری اوکیناوا^۲، جایی که برای تحقیق درباره ی کتاب ایکی گایی رفتیم، درختان گیلاس در ژانویه شکوفه می دهند. در شهرهای بزرگ ژاپن، گل ها از اواخر مارس تا اواسط آوریل دیده می شوند. همچنین در بخش جنوبی جزیره ی سردسیری هوکایدو^۳، شکوفه دادن گل ها تا ماه می طول می کشد.

هرساله، مردم ژاپن مشتاقانه پیش بینی ها را درباره ی باز شدن ساکورا دنبال می کنند تا بدانند چه وقت گل ها، گلبرگ های سفید خود را به نمایش می گذارند. آن ها نه تنها به خاطر زیبایی منحصر به فردشان بلکه به دلیل اهمیت نمادینی که برای ژاپنی ها دارند و در بخش بعدی همین کتاب به آن خواهیم پرداخت، بسیار باارزش بوده و آن را گرامی می دارند.

همان طور که می دانیم «دیدن شکوفه ی گیلاس» از جنوب به شمال آغاز می شود. هر شهر درختی ویژه جهت اعلام شروع مراسمی را دارد که به جشنواره ی طبیعت مبدل شده است و در آن، تمام کشور مشارکت دارند.

در ژاپن نودوشش اصله از درختانی که «واحد نمونه» هستند، وجود دارد. برای مثال در شهر کیوتو، این درخت در باغی در اداره ی هواشناسی شهر قرار دارد. هر روز صبح یکی از کارکنان، بیرون رفته تا ببیند آیا شکوفه ها باز شده اند یا خیر. روزی که چنین اتفاقی بیفتد، خبر آن فوراً در سراسر کشور منتشر می شود.

فصل اول

زیبایی ناپایداری

1. Kaika and Mankai
2. Okinawa
3. Hokkaido

هانامی^۱

هنگامی که زمان پیش‌بینی شده برای باز شدن شکوفه‌ها که معروف به «ساکورا زینسن»^۲ است، به پایان می‌رسد، ژاپنی‌ها فوراً در پارک‌های شهر جمع شده تا مراسم هانامی را برگزار کنند. هانامی در لغت به معنای «تماشای گل‌هاست».

اگر در این زمان خاص، باغ یا پارکی را ببینید، خواهید دید تمامی کارکنان ادارات و خانواده‌هایی که از پیاده‌روی همراه هم لذت می‌برند، زیر درختان گیلاس جمع شده‌اند و زوج‌های جوان درحالی که ساکورا را پس‌زمینه‌ی عکس‌های خود قرار داده مشغول گرفتن عکس از یکدیگر هستند.

این جشن طبیعت و آغاز دوباره‌ی زندگی و امید، قدمتی بسیار طولانی دارد و تاریخچه‌ی جشنواره‌ی هانامی به قرن سوم برمی‌گردد.

بعد از غروب خورشید، جشن با برپایی مراسمی که به یوزاکورا^۳ یا «شکوفه‌های گیلاس در شب» معروف است، ادامه می‌یابد. هنگام غروب فانوس‌هایی قدیمی که از درختان آویزان شده‌اند، روشن شده و به پارک‌ها و باغ‌ها احساس فضای سحرآمیز استودیوهای ضبط فیلم‌های قبلی^۴ یا همان انیمیشن‌های حرفه‌ای را می‌دهد.



۱. Hanami: سنتی دیرینه در ژاپن که همزمان با باز شدن اولین شکوفه‌های گیلاس یا همان ساکارو و گاهی شکوفه‌های آلو آغاز می‌شود. این واژه در لغت به معنای تماشای گل‌هاست.

۲. حوزه‌ی شکوفه‌های گیلاس: خطوطی است که زمان پیش‌بینی شده برای باز شدن شکوفه‌های گیلاس در روی نقشه به هم متصل شده و نشان داده می‌شود.

3. Yozakura
4. Studio Ghibli Film

گروه‌های دوستان و زوج‌ها شب‌هنگام با لیوانی ساکی^۱ و خوراکی مختصر زیر شکوفه‌ها می‌نشینند و از فضا لذت می‌برند. این کار بدون شک تجربه‌ی ایچی‌گو ایچی به است و از زمانی که گلبرگ‌ها بعد از چند هفته می‌ریزند، مردم ژاپن تمام سال را منتظر می‌مانند تا دوباره و اگر هنوز زنده بودند، آن سعادت را تجربه کنند.

ساکورا شاهدهی عینی است که زیباترین حوادث در زندگی زودگذر و فانی بوده و نمی‌توان آن‌ها را به تعویق انداخت.

جشن شکوفه‌های گیلاس رسماً با کایکا، عبارتی که به اولین جوانه‌ها اشاره دارد، آغاز می‌شود. گل‌ها بعد از یک هفته به طور کامل باز می‌شوند و به مرحله‌ای می‌رسند که مانکای نام دارد. مانکای به معنای «لحظه‌ی دقیق باز شدن گل‌های ساکورا به طور کامل» است.

یک هفته بعد، گلبرگ‌های شکوفه‌های گیلاس شروع به ریختن می‌کنند. این اتفاق ممکن است در اثر وزش باد و بارش باران، زودتر رخ دهد. درست مثل همان بارانی که در طی سفر کوتاه ما به کیوتومی بارید. ژاپنی‌ها از این لحظه هم لذت می‌برند. آن‌ها حتی واژه‌ای به نام هانافوبوکی^۲ دارند که برای توصیف ریزش ناگهانی گلبرگ‌های ساکورا به کار می‌برند. لحظه‌ای باشکوه که نشان‌دهنده‌ی زیبایی و شاعرانه بودن لحظات موقت و زودگذر است.

جادوی کایکا

هیکاری^۳، پسر به شدت ناتوان و معلول کنزابورو^۴، نویسنده‌ای که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل بود، موسیقی را کشف کرد. او هنگام قدم زدن در پارک به همراه والدینش، وقتی صدای آواز پرندگان را شنید، شروع به تقلید از آن‌ها کرد.

این لحظه مثالی است برای کایکا، درست در یک لحظه چیزی ناشناخته درون ما، شروع به جوانه زدن می‌کند.

هرجایی که شور و احساسی تازه در ما جرقه می‌زند نوعی معجزه اتفاق می‌افتد، هرچند اغلب اوقات در مکان‌هایی معمولی و غیررؤیایی پدید می‌آیند.

برای مثال دن براون^۵ می‌گوید که هرگز برای او پیش‌نیامده بود دست به قلم ببرد، تا اینکه روزی اتفاقی با یک کتاب مواجه شد که آن را روی صندلی در استخریک

۱. نوشابه‌ی الکلی ژاپنی.

2. Hanafubuki
3. Hicari
4. Kenzaburo
5. Dan Brown

هتل جا گذاشته بودند. او به همراه همسر خود با یک تور مسافرتی به تعطیلات رفته بود و حسابی بی حوصله بود. اما زمانی که پیدا کرد - توطئه‌ی روزرستاخیز^۱ نوشته‌ی سیدنی شلدون^۲ - او را نجات داد.

به محض اینکه به خانه رسید، تصمیم گرفت خودش نیز زمانی مهیج بنویسد. وی که تحت تأثیر کایکا قرار گرفته بود فوراً برنامه‌های خود را در راستای انجام این کار تنظیم کرد. سال‌ها بعد کتاب «رمز داوینچی» از وی، کتابی مشهور در تمام دنیا و بسیار پرفروش شد که از او فردی میلیونر ساخت.

کایکا در عاشق شدنمان نیز نقش و حضوری پررنگ دارد. مانند شکوفه‌های گیلان که نشان از آمدن بهار دارند، فردی که تا همین چند لحظه پیش در زندگی مان حضور نداشته است، ناگهان ما را از شدت عشق و علاقه، از خود بیخود کرده و در مرکز توجهمان قرار می‌گیرد.

در قلمرو مبهم عشق، این جوانه زدن و شکوفایی، غیرمنتظره‌ترین اثرات را دارد. چه چیزی باعث می‌شود عاشق شویم؟

وقتی از دیگر افراد در مورد آن لحظه‌ی فراموش‌نشدنی که دریچه‌های دنیای جدیدی را به روی ما می‌گشاید پرسیدیم آن‌ها موارد زیر را عنوان کردند:

- اولین بار که صدای او را شنیدم، نفسم به شماره افتاد.
- «چون چشمان او همان لحظه‌ی اول نافذ و پراز شرم بود، باعث شد بخواهم شناخت بیشتری از شخصیت او داشته باشم.»
- «زمانی که به آرامی به هم ریختگی‌هایی که من ایجاد کرده بودم، مرتب می‌کرد عاشقش شدم.»

تمام این‌ها منحصر به فرد هستند. اگر بدانیم چگونه می‌توان لحظات ایچی‌گو ایچی‌یه را غنیمت شمرده و ارزش آن‌ها را بدانیم، می‌توانیم بقیه‌ی عمر خود را پراز شادی و لذت کنیم.

فرمول مانکای

زمانی که کایکا باعث تحول در ما می‌شود، می‌خواهیم آن را به مانکای تبدیل کنیم. به عبارت دیگر، می‌خواهیم اطمینان حاصل کنیم آنچه درونمان به وجود آمده، به رشد کافی رسیده تا با بیشترین ظرفیت، آشکار شده و تحقق یابد.

1. Domsday Conspiracy
2. Sidney Sheldon

برای مثال مانکای هنگامی رخ می‌دهد که:

- فردی که عاشق می‌شود تصمیم می‌گیرد در تمامی روزهای خوب و بدی که سپری می‌کند، به باغ این رابطه رسیدگی کرده تا مانع پژمرده شدن و از بین رفتن تدریجی آن شود.
- اشتیاق یک نویسنده بعد از انتخاب ایده‌ای خاص برای نوشتن یک کتاب و دنبال کردن یک برنامه ریزی روزانه، تا همزمان با نوشتن و رسیدن به انتهای آن، بتواند پیشرفت کرده و به موفقیت نائل شود.
- یک کارآفرین که نمی‌خواهد ایده‌هایش فقط در کوتاه‌مدت نتیجه بدهد، به‌طور مداوم در جستجو و بررسی راه و روش‌هایی متعدد برای پیشرفت و نوآوری است.

در مبحث تلاش طولانی‌مدت و نفس‌گیر مورد نیاز برای تبدیل ایده‌ی اولیه به فعالیتی هدفمند در زمینه‌ی مهارتی که به آن علاقه‌مند هستیم، اغلب درباره‌ی قانون ده هزار ساعتی مالکوم گلدول^۱ برای پیشروی از کایکا به مانکای می‌شنویم. در این کتاب که «از ما بهتران» نام دارد، گلدول با ذکر مثال‌های زیر نشان می‌دهد - به نقل از خودش - که چگونه ده هزار ساعت، عدد جادویی برای رسیدن به سرفرازی است.

- بیل گیتس^۲ در سن ده سالگی و در حالی که در یک مدرسه‌ی راهنمایی در سیاتل^۳ درس می‌خواند، شروع به برنامه‌نویسی کرد. ده هزار ساعت بعد، در دنیای فناوری اطلاعات تأثیر بسزایی گذاشت.
- گروه بیتلز^۴ ده هزار ساعت خود تا رسیدن به شهرت را در کلپ‌های شبانه‌ی هامبورگ تکمیل کرد. آن‌ها روزی هشت ساعت و قبل از بازگشتشان به انگلستان اجرا داشتند. بعد از آن با اجرای آهنگ «دوستم داشته باش»^۵ به پیشرفت و موفقیت چشمگیری دست یافتند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری گلدول نشان می‌دهد فقط نبوغ کافی نیست. نیاز است این افراد تلاش و تعهد بسیار زیادی داشته باشند تا تمام استعدادشان تحقق یافته و به واقعیت مبدل شود.

1. Malcolm Gladwell
2. Bill Gates
3. Seattle
4. Beatles
5. Love Me Do